

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

سید موسی عثمان هستی

۳۰.۰۶.۱۰



در این عکس جنرال اسحق خان رئیس جمهور پاکستان دینو کرش را آشتی می دهد

این حرف منست که در سینه هاتکراری شود  
گذشته حفظ تاریخ است که یادگاری شود  
گفتم آن که بر خود نکند بر دیگران چه میکند  
از سپیدی هافرار بر سیاهی هافرقراری شود  
آری آنکس که از زدن تاریخ هراس نداشت  
سرانجام ورد زبان طعن و گفتار می شود

## مثث رذالت

به عقیده من، عکس غیر از احیای خاطره ها الهام بخش هم است این عکس را من در یکی از سایت ها دیدم خاطره  
گذشته من زنده شد

در سالهای اول جهاد در اواخر سال ۱۹۷۹ من به پاکستان رفتم ولی زود به وطن برگشتم غیر از اینکه با تمام رهبران  
جهادی از نزدیک قبلاً می شناختم دو دوره من ماموریت در لوگر داشتم با مولوی محمد گل شهید، مولوی جمال  
الدین، مولوی محمد نبی و مولوی غلام نبی چرخ می شناختم. من در گرین هتل اتاق داشتم دوستان کم  
و بیش پیش من می آمدند خصوصاً مردم شمالی.

در اتاق نشسته بودیم که پسر مولوی صاحب جمال الدین خان که پیش مولوی صاحب چرخ درپور بود و حالا در کانادا زندگی می کند به هتل آمد سلام داد. من گفتم لطفاً بنشین. گفت من آمدم شمارا به خانه مولوی صاحب چرخ ببرم چون مولوی صاحب همیشه پا فشاری می کرد که من در هتل نباشم. به پاس دوستی سابقه او پافشاری داشت که در مهمانخانه اش زندگی کنم. بعد ها همان طور شد من تاروزی که به افغانستان برگشتم در مهمانخانه مولوی صاحب چرخ که در آن هر شب و روز بیشتر از بیست نفر می بود، بودم. او مرد مهمان نواز و شجاع بود و قتی که درپور مولوی صاحب گفت مولوی صاحب ترا خواسته به اجازه خود مهمان ها دوستان را در هتل رها کردم نزد مولوی صاحب رفتم. مولوی صاحب در مهمان خانه که بیتک می گفتند، نبود. من با دیگران نشستیم. در همین وقت عزیز الفت و استاد بهاول الدین مجروح آمدند آنها هم نشستند نظر به شناخت قبلی که داشتیم استاد مجروح راجع به مشکلات جهاد و سرگردانی آواره ها آغاز سخن کرد اهل مجلس به حرفهای استاد شهید گوش فرا داده بودیم که از منزل بالا، مزدور بچه مولوی صاحب که محمدجان نام داشت و پسر سیزده چاهده ساله بود که در بین خانه و مهمانخانه رفت و آمد داشت و بخاطر عزت مهمانان موظف بود آمد پهلوی من نشست. آهسته گفت مولوی صاحب گفت شما بالا بیایید. من آهسته برخاستم که مزاحم حرفهای استاد مجروح نشوم. به اتاق بالا رفتم مولوی صاحب در تشناب وضومی گرفت. وقتی برگشت گفت: قاضی صاحب دو سه روز شد معلوم نمی شوید. گفتم وطندار ها از پروان آمده اند حالا هم مرزا یعقوبی پنجشیری که از احمدشاه مسعود آزاده است باکلب الدین سر شور می دهد با چند نفر در اتاق من بودند. من به امر شما آمدم عزیز الفت و مجروح صاحب هم در بیتک نشسته. مولوی صاحب گفت: من و شما جایی رفتنی هستیم بیا پائین می رویم که پیر و حاکم صاحب را ببینیم بعد اجازه می گیریم می رویم.

پائین شدیم دیدم که جای به مهمان ها با نان جواری که با گورپخته شده آورده اند من و مولوی صاحب یک توتی از ناجواری گوری گرفتیم چند لحظه بعد مولوی صاحب از حاکم صاحب عزیز الفت شهید و استاد مجروح شهید و دیگر مهمانها اجازه گرفت. گفت من کمی کار عاجل دارم می روم شما باشید بر می گردم عزیز الفت و استاد مجروح و دیگر مهمان ها گفتند ما اجازه بدهید که برویم ولی مولوی صاحب به آنها اجازه نداد و هم در خانه شلغم بته با گوشت گوسفند فرمایش داد

ما هر دو از خانه برآمدیم پسر مولوی محمدی که حالا با خانم نغمه زن سابق منگل جان ازدواج کرده با دونفر که بر پشت شان بوجی برج بود آمده سلام دادند مولوی صاحب گفت جان کاکا شما بروید در خانه تا من برنگشتم جایی نروید حرکت کردیم یک سی متر موتر رفته بود که یک موتر عسکری پیشروی ما آمد مولوی صاحب در پیش روی نشسته بود درپور را گفت آهسته موتر استاد شد نصیر بابر که در آن وقت مقام بالا نداشت و از سالها روزی رسان فراریان افغان در بالای احصار پشاور بود سابق نمک پرورده ذوالفقار علی بهتو بود حالا از چوبکی ها و جاسوسان جنرال ضیاءالحق، جنرال اختر، اسلم بیگ، جنرال موسی، جنرال حمید گل و دیگران یوسف بود، با یک چوب دست پائین شد و چند نفر دیگر در موتر ماندند من اولین بار بود که نصیر بابر را می دیدم او به پشتو همراهی ما احوال بررسی کرد مولوی صاحب گفت که من خانه کلب الدین می روم بعد خانه ربانی می آیم به جنرال اختر صاحب بگو که نگران نباشد من که برگشتم شمارا در دفتر ارباب طاهر گورنر پشاور می بینم.

نصیر بابر گفت باشد او به موتر خود نشست و ما دوباره به موتر مولوی صاحب نشستیم حرکت کردیم من فهمیدم که کدام مشکل پیش آمده نخواستم پرسان کنم و مولوی صاحب هم چیزی نگفت نزدیک ارباب رود رسیدیم مولوی صاحب گفت کلب الدین و ربانی در اتاق گورنر جنرال پشاور با هم برخورد کردند و استاد را کلب الدین گوره خرتوهین کرده جنرال اختر به من تلیفون کرده بود و خواهش کرد که در بین هر دوی شان صلح بیاوریم در این وقت حساس

درست نیست. برویم عزراستاد را بکنیم اگر استاد قناعت کند بعد گلب الدین را پیش استاد بیاوریم گلب الدین عادت دارد خود را پت می کند شمارا به خاطری آوردم که سید امیر توغیردی وال (مشهور به انجینر سلام) که دوست شما است وی را گرفته خانه انجینر برویم همان بود که به خانه استاد ربانی رفتیم با استاد ربانی مولوی صاحب چرخ حرف زد و در عین نصیحت حرفهای زشت و کروشتم هم به استاد گفت و قناعت استاد ربانی را مولوی صاحب فراهم کرد.

بعد به دیدن انجینر سید امیر که با برادر خود سید عباس زندگی می کرد و کاکای آن ملای حضرت قلعه جواد هم بود به بیتک سید عباس داخل شدیم کاکای سید امیر مولوی صاحب و یک کاکای دیگر سید امیر با مهمان ها نشستند بودند من و مولوی صاحب داخل شدیم همه از جای خود برخاستند بعد از احوال پرسى من مولوی صاحب را بدیگران معرفی کردم و بعد پرسان کردم که سید امیر کجاست گفتند درون خانه است من داخل خانه رفتم کاکا سید جمال لدین پدر سید امیر در روی حویلی استاده بود احوال پرسى کردم گفت من از تو خفه هستم تو چرا در هتل هستی بچه ها می گویند هر چه می کنیم بخانه نمی آید. بعد از چند دقیقه در روی حویلی استاد بودیم که انجینر سلام برآمد من جریان را به سید امیر گفتم انجینر گفت من داکتر و بصیر جبل السراجی مشهور به داکتر انور تا حال در خانه انجینر گلب الدین همراهی اختر چیکلی بودیم او نمی خواهد دیگر با این (ایزک) یک جا کار کند و ارباب طاهر هم موافقه کرده و جنرال اختر هم همینطور.

من گفتم این قسم نیست جنرال اختر به مولوی صاحب تلیفون کرده بود که مشکلی که در دفتر ارباب طاهر بین گلب الدین و ربانی پیش آمده شما در بین شان آن مشکل را حل کنید و قتی که از خانه من با مولوی صاحب می برآمدیم یک چوبکی بنام نصیر بابر هم نسبت این مشکل آمده بود او خنده کرده گفت:

قاضی شما و مولوی صاحب تازه آمدید این موش و پیشک بازی دولت پاکستان و آی اس آی را شما نمی دانید اونگفت نصیر بابر، گفت نصیر پای داو و چند نفر دیگر خانه انجینر بودند من تعجب کردم گفتم سید امیر تو بهتر از من می دانی ولی بیا که مولوی صاحب بخانه تو آمده به احترام مولوی صاحب برویم من و سید امیر به مهمان خانه آمدیم مولوی صاحب گفت جای نمی خوریم بیا می رویم من، مولوی صاحب چرخ، مولوی کاکای سید امیر و خود سید امیر در موتر مولوی صاحب به طرف خانه گلب الدین رفتیم دهن دروازه گلب الدین محافظین استاده بودند. ما استاد ماندیم سید امیر داخل رفت ده دقیقه بعد گلب الدین خودش از خانه برآمد کمی گرفته داخل خانه یکجا رفتیم همه خاموش بود مولوی صاحب به گلب الدین هم حرفهای زشت و کروشتم گفت چون زیر کاسه نیم کاسه بود گلب الدین حاضر به آشتی نشد آنچه که سید امیر در خانه خود به من گفت درست بود که اگر حیات باقی بود با تفسیر می نویسم آی اس آی می خواست که اینها چند گروه باشند هم فعالیت دستگاه جاسوسی در بین شان آسان می شد و از نفاق جاسوسان می توانستند کمک های خارجی را دولت پاکستان کنترل کند و خود تقسیم نماید به خاطر تقسیم کم و زیاد بین شان تفرقه خلق کنند مولوی صاحب عصبی شد از خانه بدون خدا حافظی برآمد با هم یکجا به خانه سید امیر رفتیم سید امیر هر قدر کرد که به نان باشید مولوی صاحب گفت الفت و مجروح و دیگر دوستان در خانه من هستند از آنجا رفتیم به دفتر گورنر جنرال پشاور. نصیر بابر انتظار بود به او گفت طوریکه من خبر شدم دستگاه جاسوسی شما سبب این نوع جدائی می شود و سوء استفاده از این پدر اندر و بچه اندر شما می کنید من نه پسر کوچک هستم و نه احق که در میخ و نعل زدن شمارا من تمثیل کنم نصیر بابر از حرفهای مولوی صاحب چرخ رنگ باخت من و مولوی صاحب به خانه مولوی چرخ رفتیم این روز آغاز نفاق توسط آی اس آی بود.

انجینر سید امیر توغردی وال مشهور به سید امیر هنوز زنده است و با گلب الدین خاین همکاب و در تمام جنایات گلب الدین شریک است هنوز هم در پشاور روابط گلب الدین را با آی اس آی قایم ساخته و تماس بین گلب الدین و دولت پاکستان است داکتر بصیر به نام داکتر انور در کابل زندگی می کند داکتر بصیر رقیب سرسخت و همصنف اسدالله امین بود سید امیر، استاد عزیز میسر، داکتر انور رفیق های نزدیک من زمانی بودند استاد عزیز میسر که گلب الدین جذبی آن و از شاگردان مکتب اخوانی اوست اصلاً از پروان چهاریکار است در خان آباد کلان شده منهاج الدین گهیخ مدیر مسؤل نشریه گهیخ در زمان حکومت شاه ترور شد عزیز مبشر دیپارتمنت دری فاکولته ادبیات را خوانده در لیسه نعمان پروان معلم دری بود روز کودتای ثور توسط محمد زمان اسلمی به کابل و از کابل به جلال آباد و از جلال آباد توسط آدم خان به پاکستان انتقال داده شد فعلاً در تکراس امریکا زندگی می کند او هیچ وقت به گلب الدین و آی اس آی تن نداد و از دولت پاکستان و گلب الدین نفرت داشت و هنوز هم آیدیا لوزی راست اخوانی خود را دارد و در ولایت پروان با آصف نبردکه بعد منشی کمنه ولایتی پروان شد و با داکتر علی احمد فدایی شعله یی قبل از کودتا ثور همیشه درگیر بود توسط دارودسته حزب دموکراتیک خلق داکتر فدایی در روز سوم کودتای ثور از معاینه خانه اش از بازار برده شد و توسط جلادان تاریخ زده به شهادت رسید روان آن مرد بزرگ شاد باد و نفرین بر دشمنان بشریت.

حالا هم جنگ و قهر های گلب الدین با کرزی از همان شکل قبلی می باشد. اگر پاکستان بخواهد، وی با سر خم به مانند ... نزد کرزی خواهد آمد و اگر نخواهد، به مانند همیشه دم را لای پایش قات کرده در یک مهمانخانه پاکستان درس جاسوسی و خانه خرابی می خواند.